

Applied semantic for tradition of having good end at life at the close of quran signs

Zahra Mirshafiee*

Mahdi Motia**

Abstract

Holy tradition is one of the most considerable topics in Quran. it is necessary to know about all semantic and applied aspects of these rules. One of the traditions is having a good end at life which has been pointed at the end of three Quran signs such as Araaf 128, Ghesas 83 , and Hood 49. The only affinity among these three signs along with the beginning, different topics and ambiguity and synoptics in Qoran about having a good end at life made this paper to consider this tradition at the end of the signs. Although it pays attention to all contextual ingredients and its semantic effects to analyze and assess the dimensions and characteristics of this tradition and its concequensive, Speech act. The results show that having a good end at life depends on the common and general time among special people with conditioned actions. Therefore, Convergence aspect of these three signs prefigure continuation, constancy, social essence, general topic and similarity in pronunciation. However , these endings can be different according to the level of addressees, conditions of decline, possible world and confirmation of pioussness.

Keywords: Applied semantic, tradition, end, piety, Speech act.

* PhD student in Quranic sciences and tradition, Islamic Azad University of Isfahan (Khorasgan), Isfahan, Iran, za.mirshafiee93@gmail.com

** Associate Professor, Quranic sciences and tradition, University of Isfahan, Iran, (Corresponding Author) M.motia@ltr.ui.ac.ir

Date received: 01/10/2021, Date of acceptance: 30/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

معناشناختی کاربردی سنت عاقبت‌بخیری در اختتام آیات قرآن

زهرا میرشفیعی*

مهدی مطیع**

چکیده

از جمله موضوعات قابل بررسی در قرآن سنت‌های الهی است. هدف از بیان قوانین حاکم بر هستی در قرآن، ایجاد جریانی رفتاری در فرد و اجتماع بوده که در آن همه به سوی یک مبدأ در حرکتند. بدین سبب آشنائی با ابعاد معنایی و جنبه‌های کاربردی این قوانین بایسته است. یکی از این سنت‌ها، سنت عاقبت‌بخیری است که در اختتام سه آیه ۱۲۸ اعراف، ۸۳ قصص و ۴۹ هود ذکر شده است. اشتراک ظاهری این سه اختتام با وجود صدر و موضوعات متفاوت، و نیز اجمال و ابهام موجود در گزاره‌های قرآنی ناظر بر سنت عاقبت‌بخیری باعث شده تا نوشتار حاضر با تلفیق روش زبان‌شناسی-کاربردشناسی و با در نظر گرفتن کلیه عناصر بافتی و معنایی تأثیرگذار، به تحلیل ابعاد این سنت در اختتام آیات قرآن و دستگاه کارگفتی آن بپردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که سنت عاقبت‌بخیری از جهت گستره عام و مشترک، و از لحاظ شمول خاص و مقید به اعمال انسان‌هاست. جنبه‌های همگرایی این سه اختتام عبارتند از دلالت بر استمرار و ثبوت، ماهیت اجتماعی، موضوع کلی، و تشابه لفظ. این پایانه‌ها از لحاظ سطوح مخاطبان، شرایط نزول،

* دانشجوی دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران،

za.mirshafiee93@gmail.com

** دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)،

M.motia@ltr.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

جهان ممکن و مصادیق تقوا متفاوتند. برای این گروه اختتامی، به ترتیب فراوانی کارگفت‌های اظهاری، تعهدی، ترغیبی، و عاطفی قابل تعریف است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی کاربردی، سنت، عاقبت، تقوا، کارگفت

۱. مقدمه و بیان مسئله

سنت‌های الهی در واقع تدبیرهای خداوند برای اداره امورات عالم هستند و آشنایی با آن‌ها می‌تواند انسان را در امر مدیریت بهتر اجتماع یاری بخشد و بسیاری از تحولات به وقوع پیوسته را برای او معنادار نماید. یکی از قوانین تکوینی الهی «سنت عاقبت‌بخیری» است که موضوع اختتام سه آیه از قرآن کریم است (اعراف: ۱۲۸؛ هود: ۴۹؛ قصص: ۸۳). با وجود اختلاف موضوعات مطرح‌شده در صدر آیات، این سه اختتام از مشابهت لفظی و ظاهری برخوردار است و هر سه حسن عاقبت را در گرو بهره‌مندی از خصیصه تقوا دانسته است. بررسی این سه آیه، شکل‌گیری سؤالات و ابهاماتی را سبب شده که از آن جمله‌اند:

۱. سنت عاقبت‌بخیری و لازمه آن چیست؟ و عالم تحقق آن کدام است؟
۲. ارتباط مفاهیمی همچون استعانت از خداوند، صبر، علو و برتری‌طلبی با این سنت چیست؟
۳. وجوه اشتراک و افتراق سه اختتام مورد بررسی کدام است؟
۴. کارگفت‌های قابل تعریف برای هر اختتام و نیز گروه اختتامی حاصل از آنها چیست؟

اختتام آیات قرآن علاوه بر سیاق‌مندی و ارتباط صدر و ذیل، تحت تأثیر بافت موقعیت و مخاطب نیز هست؛ بدین سبب بررسی‌های کاربردشناسانه و نگاه به زبان به منزله ابزار ایجاد ارتباط، می‌تواند روش مؤثری در بازشناسی معانی کاربردی این گزاره‌ها باشد. از این‌رو، پژوهش حاضر با هدف منظورشناسی «سنت عاقبت‌بخیری» در اختتام سه آیه ۱۲۸ اعراف، ۸۳ قصص و ۴۹ هود، به بررسی بافتی، تحلیل روابط معنایی و شبکه کارگفتی حاکم بر هر آیه و نیز مجموع آنها پرداخته و در نهایت بر مبنای نظریه کارگفت (Speech act) مقصود کاربردی و عملی خداوند از ایجاد این رخداد‌های گفتاری را تبیین می‌کند. این دیدگاه به مطالعه نظام‌مند زبان، ساختار و کارکرد و فرآیند تولید گفتار پرداخته، و زبان را در بافت و با استفاده از تحلیل اهداف و نقش‌های آن مورد کنکاش قرار می‌دهد.

تاکنون پژوهش‌های فراوانی در حوزه موضوع کلی این نوشتار انجام شده^۱ که بسیاری از آن‌ها در روش یا بعدی از ابعاد موضوع، اشتراکاتی با مقاله پیش‌رو دارند؛ اما از لحاظ ساختار، روش کلی و نیز خروجی، کاملاً با آن متفاوتند. پژوهش حاضر با تلفیق روش زبان‌شناسی-کاربردشناسی در اختتام‌های مشترک، در پی آن است که معنای این سه اختتام و کنش‌های آیات را در سطح مراد و مقصود کاربردی خداوند در حد توان ترسیم نماید. بنابراین هم به لحاظ محدوده و هم روش، بدیع بوده و دارای نوآوری و ارزش علمی است.^۲

۲. استعمالات قرآنی (العاقبة)

واژه (العاقبة) در قرآن گاه در ترکیب اضافه کاربرد یافته که خود بر دو نوع است: نخست پایان امر ناپسند، مانند: (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ) (آل عمران: ۱۳۷). صورت دیگر، پایانی که شامل هر دو امر ناپسند و خیر شود، همچون: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ) (یوسف: ۱۰۹)، در این آیه اقوام پیشین هر دو نوع عاقبت را داشته‌اند. همچنین در آیه: (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) (حج: ۴۱) نتیجه کارها به خداوند منتسب شده که اعم از امور خیر و شر است. آیه: (وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ) (قصص: ۳۷) نیز در معنا همانند آیه پیشین است. در هر دو مورد فوق، واژه عاقبت معرفه به اضافه، و بیانگر انواع عاقبت است که با توجه به متعلق آن متفاوت می‌شود و در واقع نتیجه همان رفتار است.

بر خلاف موارد فوق‌الذکر، این واژه در استعمال خیر تنها به صورت معرفه به «ال» و در چهار آیه به کار رفته است. از این تعداد، در یک آیه عاقبت برای مصدر تقوی استفاده شده و فضای حاکم بر آن قوانین شخصی و در نهایت خانوادگی است: (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) (طه: ۱۳۲)، اما در سه آیه دیگر، عاقبت به خود متعین تعلق گرفته است: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (قصص: ۸۳) و (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) (هود: ۴۹) و نیز (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف: ۱۲۸). این مقاله با هدف بررسی اختتام آیات مرتبط با حسن عاقبت شکل گرفته و بنابراین عاقبت سوء و نیز عاقبت در نگاه عام در آن مورد نظر نیست.

۳. تحلیل مؤلفه‌های بافتی و کارگفتی اختتام‌های مرتبط با «سنت عاقبت‌بخیری»

از آنجا که سنت در قبال جوامع انسانی قابل طرح است؛ در زیر سه اختتام حاوی حکم عاقبت‌بخیری برای «متقین» بررسی شده و از بحث درباره اختتام آیه (وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) (طه: ۱۳۲) صرف نظر می‌شود. در این قسمت با پرداختن به مهم‌ترین مؤلفه‌های کاربردشناسی، معانی سه اختتام بازشناسی شده و در نهایت کنش‌های غیربیانی آن نیز معرفی خواهد شد.

۱.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف: ۱۲۸)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه، مورد کنکاش قرار خواهد گرفت:

۱.۱.۳ بافت درون‌متنی

واژگان قرآن در بافت و سیاق خود، در قالب جمله شکل گرفته و بر معنای هم اثرگذارند؛ به همین خاطر توجه به بافت درون‌زبانی در فهم مراد آن اهمیت دارد. مؤلفه‌های این بافت برای آیه مورد بحث عبارتند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، از پیش‌انگاری و استلزام.

۱.۱.۱.۳ روابط هم‌نشینی

روابط هم‌نشینی در ابتدائی‌ترین سطح خود در مقطع آوایی قرار دارد و پس از آن در سطوح واژگانی، جملات و بالاتر مشاهده می‌شود (چندلر، ۲۰۰۲م: ۸۵)؛ چراکه محور آن، تأثیرات مسبب بار معنایی هم‌افزایی یا هم‌کاهی است. در این نوشتار، همه واحدهای هم‌نشین تأثیر گذار در معنا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

لام در (لِلْمُتَّقِينَ) جاره و برای اختصاص است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۸/۲۲۴). اما در (لِلَّهِ) لام جاره‌ای است که می‌تواند به عنوان لام ملک (طنطاوی، بی‌تا: ج ۵/۳۵۴)، اختصاص و زائده مقحمه (صفایی، ۱۳۷۸: ایفای نقش کند؛ به طوری که احاطه و عمومیت معنای آن

بر اساس همین ترتیب ذکر در حال افزایش است. پس لام زائده مقحمه دارای معنای ملک و اختصاص نیز هست. ضمن آنکه در این صورت (الأرض) و (اللّه) مضاف و مضاف‌الیه هستند که لام برای تأکید بر پیوستگی آنها آمده است. پس کلام و معنای آن چنین است: «انّ أرض الله یورثها...؛ قطعاً زمین خدا را او به هر کدام از بندگانش که بخواهد ارث می‌دهد». این پیوستگی با احاطه قیومی خداوند سازگارتر است. بر این اساس (الأرض لله) در حقیقت مبتدا برای خبر (یورثها) و تنها یک جمله است.

جمله (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ) مستأنفه (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۱۴۳/۲)، و (استعینوا) و معطوف آن مقول قول از (قَالَ) و فعل امر است و به همین جهت محلاً منصوب می‌شود. این دو فعل می‌تواند حاوی معنای توییح یا چاره‌اندیشی باشد؛ به این صورت که موسی (ع) بنی‌اسرائیل را به جهت ترس از تهدید فرعون مؤاخذه و سرزنش می‌کند، یا برای چاره‌اندیشی و اطمینان‌بخشی به بنی‌اسرائیل، با اراده معنای استعمالی امر، به ایشان دستور کمک‌خواهی از خدا و صبر می‌دهد.

جمله (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ) می‌تواند تعلیل دستور به استعانت (دعاس، ۱۴۲۵ق: ج ۳۸۸/۱)، و یا استیناف بیانی از پرسش مقدری با این مضمون باشد که: «چرا از خداوند کمک بگیریم؟». در این جمله، (لله) جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است (درویش، ۱۴۱۵ق: ج ۴۳۲/۳) که می‌تواند ظرف مستقر فعل عموم «کان» تامّه باشد. در این حالت ملکیت دائمی زمین به خداوند منسوب شده؛ چراکه یکی از مفاد «کان» ثبات در حکم است. احتمال دوم آن است که این جار و مجرور متعلق مصدر محذوف «مُلک» باشد که به قرینه لام در تقدیر گرفته شده؛ به این معنا که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» زمین ملک الله؛ برای خداست و در این صورت ظرف لغو است.

در صورت مستأنفه بودن (یورثها)، سیاق بیانی جملات به هم می‌ریزد و اصل وحدت سیاق دچار خلل می‌گردد؛ زیرا جمله قبلی تعلیل یا استیناف بیانی است. دوّمین حالت محتمل آن است که حال از (اللّه) و مکمل تعلیل یا استیناف جمله پیشین و محلاً منصوب باشد. احتمال سوم خبر دوّم بودن برای (إِنَّ) است. دیگر اینکه تعلیل صبر باشد و جمله‌های □ (إِنَّ الْأَرْضَ) و (یورثها)، با جملات (استعینوا) و (اصبروا)، آرایه لفّ و نشر مرتب تشکیل دهند. حالت دیگر آن است که استیناف بیانی باشد از سؤال محتمل بنی‌اسرائیل پیرامون اینکه: «چرا باید صبر پیشه کنیم؟» که موسی (ع) با این جمله به آنها

پاسخ می‌دهد. در این حال نیز اگر جمله پیشین بر اساس وحدت سیاق استیناف بیانی باشد، مانند حالت قبل، آرایه لفّ و نشر مرتبی را تشکیل می‌دهد. اختتام آیه نیز عطف بر جمله (إِنَّ الْأَرْضَ) و در قالب جمله اسمیه‌ای است که از آن ثبات حکم در تمام ادوار و نشئه‌های هستی قابل استنباط است.

۲.۱.۱.۳ ارجاعات

مرجع ضمیر «هاء» در (لَقَوْمِهِ)، موسی و مرجع ضمیر «واو» در (اسْتَعِينُوا) و (اصْبِرُوا)، کلمه (قَوْم) است. اگر «اله» در (الْأَرْضِ) عهد ذهنی باشد، بازگشت آن به کره خاکی یا زمین‌های قابل سکونت یا سرزمین مصر خواهد بود. اما در صورت جنس بودن (الْأَرْضِ) به معنی همه خشکی هاست (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج ۲/۱۴۳). ضمیر «ها» در (يُورِثُهَا) راجع به (الْأَرْضِ) و تأنیث آن معنوی است. «هو» مستتر در (يَشَاءُ) و «هاء» در (عِبَادِهِ) نیز به (اللَّهِ) بازگشت دارد. نوع «اله» در (الْعَاقِبَةُ) نیز می‌تواند عهد ذکرری یا جنس باشد. در صورت نخست اختتام بدین معناست: «زمینی که عاقبت برای عباد است، برای متقین ایشان است». اما در حالت دوم اینگونه معنا می‌شود: «تمام عاقبت‌ها برای متقین است»، و این قاعده شامل همه انواع عواقب دنیوی و اخروی می‌شود.

۳.۱.۱.۳ از پیش‌انگاری

نخستین از پیش‌انگاری آنکه موسی (ع) دارای قومی بوده، و اگر تنها این آیه در دست‌رس قرار داشت این معنا از آن استخراج می‌شد. دوم اینکه موسی (ع) خداپاور است؛ چراکه دستور به استعانت از خدا داده است. سوم آنکه زمین قابل وراثت است. چهارم اینکه برخی از بندگان خدا باتقوا هستند.

۴.۱.۱.۳ استلزام

لازمه معنایی سخن گفتن موسی (ع) با قوم خود این است که وی در میان ایشان از جایگاه و شخصیت اجتماعی برخوردار باشد. دومین لازمه قابل فهم از دو جمله (اسْتَعِينُوا) و (اصْبِرُوا) این است که قوم موسی (ع) دچار مشکلی بوده باشند که او ایشان را به این دو راه‌حل رهنمون شود. دیگر لازمه قابل برداشت از جمله (اسْتَعِينُوا) آن است که قوم موسی (ع) در این مشکل از خدا کمک‌خواهی نکرده باشند؛ چراکه اگر چنین بود لزومی

برای بیان امری وجود نداشت. همین مطلب نشانگر لازمه دیگری بدین صورت است که این قوم به علت بی‌اطلاعی یا عدم باور، توکل به خدا را دست کم در عمل، متروک گذاشته بودند. اما با توجه به بیان امری، احتمال عدم آشنائی آنها با این موضوع مردود است؛ چون در این صورت بایسته بود برای ایشان استعانت از خدا را توضیح دهد، ولی به تعلیل استعانت همّت گماشته که نشان می‌دهد آنان با وجود آشنائی با این عقیده، در عمل به آن ملتزم نبوده‌اند.

لازمه دستور به صبر مقاومت قوم موسی در مقابل یک خواسته و یا ضرورت خویشتن‌داری آنها در برابر حالت پیش آمده است که هر دو بدون نگاه به آیات پیشین از آیه برداشت می‌شود. اما با نگاه به آیه قبل که در آن فرعون بنی‌اسرائیل را تهدید کرده، لازمه نخست متعین می‌شود؛ زیرا امر به صبر در برابر تهدید فرعون [کشتن مردان و اسارت زنان]، یعنی پذیرش خدایان باطل و ظلم، و واگذاری دین الهی، که این خلاف سیره انبیاء است. لازمه اختصاص عاقبت به متقین در خاتمه آیه آن است که گروهی از عباد خداوند باتقوا و گروهی بی‌تقوا باشند؛ ولی نهایت اراده الهی، ارث رسیدن زمین به بندگان متقی است. در نهایت لازمه بیان موسی (ع) مبنی بر عاقبت‌بخیری متقین و آوردن این حکم درپی دستور به استعانت و صبر، آن است که تا پیش از این قوم موسی (ع) جزء اقوام متقی نبوده باشند.

۲.۱.۳ بافت برون‌متنی

در این قسمت به مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی پرداخته می‌شود.

۱.۲.۱.۳ شرایط نزول

نزول سوره اعراف، همگام با دوران محاصره اقتصادی در شعب ابی‌طالب (رحمة الله) و از دشوارترین برهه‌های زمانی مسلمانان در مکه است.

۲.۲.۱.۳ موضوع

این آیه در واقع راهکار کاربردی موسی (ع) برای مبارزه با تهدید فرعون است. از این رو در صدر آیه با امر: (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ) قوم خود را متوجه قهاریت خداوند و قدرت نامحدود

او می‌نماید. بر خلاف فرعونیان که خود معترفند که قدرتشان محدود به همان سرزمین است؛ خداوند مالک حقیقی همه زمین است. بنابراین قوم موسی مأمور به انجام صبری برآمده از استعانت الهی می‌شوند: (وَاصْبِرُوا)؛ زیرا تنها مالک حقیقی بر هر چیزی قاهریت دارد، و می‌تواند ملک خود را به هر که بخواهد واگذار نماید، و کسی توانائی تصرف ملک وی را ندارد. میراث زمین نیز نتیجه این شکیبائی و استعانت از خداست.

در این آیه از واگذاری زمین توسط خداوند، به «ارث» تعبیر شده است. در معاملات از نوع عقود، تبادل عوضین صورت می‌گیرد؛ اما در ارث، چیزی عوض چیز دیگر داده نمی‌شود؛ بلکه مالکی جای مالک را می‌گیرد و شیء ثابت است. همچنین وقتی وارث چیزی را به ارث می‌برد، چیزی به مورث نمی‌دهد. در مقابل خداوند نیز کسی چیزی از خود ندارد تا در عوض اهداء الهی عرضه دارد، چون مالک حقیقی کل اشیاء خود اوست. در این آیه خداوند [مالک حقیقی] به واسطه قهاریت خود، ملک خویش را از دست فرعون [مالک عارضی] خارج ساخته و آن را به هرکس که بخواهد به ارث می‌دهد. پس موسی (ع) در این سیاق معامله با خداوند را بیان نکرده، بلکه از فرآیند انتقال ملکیت این دنیا به ارث رسیدن تعبیر کرده تا بفهماند آنچه در این دنیا وجود دارد گذراست و این ملکیت عارضی است که از فردی و جماعتی به فرد و جماعت دیگر انتقال پیدا می‌کند، بدون آن‌که عوضی رد و بدل شود. این گفتار به منزله تهدیدی برای فرعون نیز هست؛ زیرا زمانی ارث به وارث می‌رسد که مورث از میان رفته باشد. بنابراین موسی (ع) با این کلام، بشارت از میان رفتن فرعون را بیان نموده است.

موسی (ع) در ادامه این ارث را به عباد خداوند نسبت می‌دهد، که در صورت تبعیضیه‌بودن (مِنْ)، بعض بندگان با (لِلْمُتَّقِينَ) تفسیر می‌شود؛ در نتیجه زمین از میان همه بندگان ارث عباد باتقوا می‌گردد. اما اگر (مِنْ) بیان از (مَنْ) موصوله باشد، ارث به عباد بازگشت دارد. در این حالت انتهای آیه بیان وصف عباد، و بدین معناست که عباد همان متَّقین هستند. با استناد به آیات دیگر می‌توان چنین نتیجه گرفت که احتمال نخست صحیح‌تر است؛ چراکه خداوند در قرآن عباد را به دو دسته تقسیم کرده است (زمر: ۱۰). با این بیان می‌توان دریافت که شرط به ارث رسیدن زمین برای عباد، تقواست.

خداوند در مقام معرفی متَّقین، آنها را در مقابل فجَّار قرار داده (ص: ۲۸)؛ پس متَّقین اجتناب‌کنندگان از گناهند، که افعال خیر نیز انجام می‌دهند (آل عمران: ۱۱۵)؛ از این رو بهشت

به ایشان وعده داده شده است (محمد: ۱۵). در آیه مورد بحث نیز تقوا به عنوان شرط بهره‌مندی از میراث زمین معرفی شده است.

۳.۲.۱.۳ جهان‌های ممکن

اولین جهان ممکن برای آیه، زمان موسی (ع) است که وقایع آن حکایت‌گونه در آیه ابراز شده است. جهان دوّم، جهان نزول آیات یعنی عصر ابتدای بعثت و فشار همه‌جانبه بر مسلمانان است که مشابهت زیادی با زمان موسی (ع) دارد. جهان سوّم، فضائی است که سایر مخاطبان این آیات آن را ادراک می‌نمایند؛ همان جهانی که پدیده‌های آن، شناور و پویا و تعریف‌ناپذیر است. از جهت وجودشناسی هر سه جهان ممکن، در همین دنیای مادی مفروض است، و بحثی از جهان فرامادی در کار نیست.

۴.۲.۱.۳ طرفین خطاب

فرستنده مستقیم پیام در این مخاطبه موسی (ع)، و گیرنده قوم ایشان هستند. فرستنده دوّم، پیامبر اسلام (ص) است که با مضمون این آیات تازه مسلمانان محصور در شعب را مخاطب قرار داده است. در مرتبه سوّم، فرستنده خود خداوند متعال، و گیرنده نهائی سایر اقوام هستند که سرگذشت قوم موسی را از زبان قرآن می‌شنوند.

۳.۱.۳ کارگفت

اختتام آیه در نگاه نخست با توجه به معنای آن دارای کارگفت اظهاری است؛ چراکه بیان‌گر یکی از قوانین ثابت حاکم بر هستی است. اما با دقت در بافت حاکم بر آیه، چند کارگفت متفاوت و متضاد از این فراز قابل استخراج است:

در صورتی که آیه در بافت مخاطب موسی و قوم او در نظر گرفته شود، دو لحن کلام برای آن قابل تصور است. اگر موسی با امر موجود در صدر آیه سرزنش قوم را اراده کرده باشد، این امر به صورت توبیخ درآمده و اختتام دارای کنش تعهدی-تهدیدی خواهد بود؛ زیرا لحن آیه حاکی از آن است که قوم در مشکل خود، از خداوند کمک‌خواهی نکرده‌اند و این کوتاهی در اثر عدم باورمندی و التزام عملی آنها به ایمانشان بوده است. به علاوه موسی با بیان دو شرط قرار گرفتن در زمره عباد متقی، و نتیجه آن که میراث زمین است، ایشان را به پرورش این دو صفت ترغیب می‌کند؛ در نتیجه دارای

کارگفت ترغیبی نیز هست. حالت دوم آن است که موسی در مقابله با تهدید فرعون، به چاره‌اندیشی، اطمینان‌بخشی و ارائه راه‌حل عملی به قوم خود پرداخته باشد که در این صورت امر در معنای واقعی خود استعمال شده است. این سیاق ضمن ترغیب مخاطبان به اجرای راهکارها، به آنها بشارت پیروزی می‌دهد و لذا دارای کارگفت ترغیبی و تعهدی-تبشیری خواهد بود. ناگفته پیداست که بشارت پیروزی به قوم موسی، ملازم با تهدید به نابودی برای دشمن آنها [فرعون] خواهد بود که استفاده از مفهوم ارث در آیه نیز مؤیدی بر این معناست.

در فضای مخاطب بین پیامبر (ص) و مسلمانان محصور در شعب نیز همان شرایط زمان موسی حکمفرماست؛ پس همان کارگفت‌ها برای ایشان نیز قابل تعریف است. ضمن آن‌که خداوند با روایتگری حکایت موسی و عاقبت نیک آن، درصدد تسلی خاطر پیامبر (ص) و یاران راستین ایشان برآمده؛ پس دارای کارگفت عاطفی نیز خواهد بود.

در حالت سوم یعنی در نظر گرفتن مخاطبه در جهان وسیع و پویای آینده که مخاطب ویژه‌ای ندارد، کارگفت اختتام آیه شناور خواهد بود. زمانی که مخاطب کلام فردی معاند و دشمن انبیاء یا اوصیاء الهی است، کنش تعهدی-تهدیدی خواهد بود. در این صورت خداوند با بیان اختصاص عاقبت به متقین، اراده معنای متضاد برای غیرمتقین نموده، و این تهدیدی برای ایشان است تا از کردار خود بازگشته، ایمان حقیقی آورند. دوم کارگفت تعهدی-تشویقی، که در فضایی جاری است که مخاطب از بندگان خداست و خداوند درصدد ترغیب وی به استعانت از او و صبر بر باورهای خود است.

۲.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (قصص: ۸۳)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه مورد کنکاش قرار خواهد گرفت:

۱.۲.۳ بافت درون‌متنی

مؤلفه‌های این بافت برای آیه مورد بحث عبارتند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، از پیش‌انگاری و استلزام.

۱.۱.۲.۳ روابط هم‌نشینی

در قرآن واژه (الدَّارُ) به معنای عالم آمده که شامل دنیا، و عوالم دیگر از جمله خانه آخرتی می‌شود. هرچند محتمل است که منظور از معنای دوم مجموع بهشت و جهنم آخرتی باشد؛ اما استعمالات قرآنی این ترکیب معمولاً به معنای بهشت است (احزاب: ۲۹؛ بقره: ۹۴؛ اعراف: ۱۶۹ و غیره). در آیه مورد بحث نیز به قرینه آیات پیشین که سخن از قارون و توصیه بزرگان مؤمن به اوست: (وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ) (قصص: ۷۷)، از این واژه بهشت اراده شده؛ چراکه در اینجا به قارون توصیه می‌شود که درصدد به دست آوردن خانه آخرت باشد، و مسلماً منظور از آن جهنم نیست.

اسم اشاره (تَلْكَ) مبتدا، (الدَّارُ) بدل از آن، و (الْآخِرَةُ) صفت برای (الدَّارُ) است. جمله (نَجْعَلُهَا) خبر، و (لِلَّذِينَ) جار و مجرور متعلق به آن و مفعول دوم است. جمله (لَا يُرِيدُونَ) صله (الَّذِينَ)، و (عُلُوًّا) مفعول آن است. همچنین جار و مجرور (فِي الْأَرْضِ)، متعلق به (يُرِيدُونَ) و صفت برای (عُلُوًّا) خواهد بود. ضمن آنکه (لِالْفَسَادِ) نیز عطف بر (عُلُوًّا) است. پس معنای جمله چنین است: «این خانه نهائی برای کسانی که اراده برتری طلبی و فساد در زمین را ندارند، ایجاد شده و عاقبت همواره برای متقین است» (درویش، ۱۴۱۵ق: ج ۳۹۱/۷).

دیگر آنکه (تَلْكَ) مبتدا، (الدَّارُ) صفت، و جمله (نَجْعَلُهَا) خبر آن باشد (قونوی، ۱۴۲۲ق: ج ۵۸۲/۱۴). اشکال موجود در این ترکیب آن است که در قواعد ادب عربی اگر اسم پس از اسم اشاره با «ال» و جامد باشد، عطف بیان یا بدل، و اگر مشتق باشد صفت است. در این جا (الدَّارُ) اسم جامد است، پس نمی‌توان آن را صفت در نظر گرفت. نویسنده اینچنین پاسخ داده که: «و الصفة قد تكون جامدا إذا كان وضعه لغرض المعنى و هنا المراد أنها كاملة فى الدارية و المسكنية» (همان). تفاوت معنوی این دو ترکیب در این است که صفت، معنایی در متبوع یا سبب متبوع را توضیح می‌دهد؛ در حالی که بدل خود مقصود در کلام و حکم است. بنابراین اگر (الدَّارُ) صفت از (تَلْكَ) باشد در حال بیان خصوصیت (تَلْكَ) است؛ یعنی: «این [بهشت] که چنین صفت دارد، خانه آخرت است». اما اگر بدل از (تَلْكَ) باشد، خود آن مقصود حکم بعدی یعنی (نَجْعَلُهَا) است، به این صورت که: «این یعنی دار آخرت برای...». در این حالت، واژه (الدَّارُ) بدل کل از کل است.

در ترکیب سوّم از آیه (تَلْكَ) مبتدا و (الدَّارُ الْآخِرَةُ) خبر آن است. جمله (نَجْعَلُهَا) نیز یا خبر دوّم برای (تَلْكَ) است، که در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود: «این خانه آخرت است، این ایجاد شده برای...». یا حال واقع شده و بدین معناست: «این خانه آخرت است، در حالی که ایجاد شده برای...» (ابن انباری، ۱۳۶۲: ج ۲/۲۳۹).

فاعل جمله (نَجْعَلُهَا) اشاره به خداوند دارد که از باب شأن و منزلت مستتر است. هرچند فعل (نَجْعَلُهَا) مضارع آمده، ولی اراده جدی آن معنای ماضی است؛ زیرا وجود کنونی بهشت آخرت به قرینه اثبات شده، که از این قرائن در قرآن فراوان است:

(نَجْعَلُهَا) حکایه حال ماضیه بقریئه (أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) و له نظائر کثیره و قصه آدم (ع) قرینه علی وجود الجنة أيضا فلا یقال صیغه الماضي لتتحقق وقوعها. كما أراد فرعون و قارون إشارة إلى ارتباطها بما قبلها و هذا أبلغ من الذين لا یعلون و لا یفسدون (قونوی، ۱۴۲۲ق: ج ۱۴/۵۸۳).

در حاشیه بر تفسیر جلالین درباره جمله (لا یریدون) آمده که: «التعبیر بالإرادة أبلغ فی النّفی، لأنه نفی و زیادة» (صاوی، ۱۴۲۷ق: ج ۳/۱۶۵). در واقع خداوند با بیان این مهم که اراده برتری طلبی و فساد مانع رسیدن به بهشت است، در صدد بیان این بوده که اراده برتری طلبی خود از گناهان و امور ممنوعه است، چه رسد به اینکه این اراده محقق شده و در برابر دیگران ظهور خارجی نماید. مؤید این معنا روایتی از امیرالمؤمنین (ع) است که در آن حالت درونی فرد به برتری طلبی، وی را از مصادیق این آیه قرار می دهد (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ج ۸/۳۳۰). همین مطلب در مورد فساد نیز قابل بیان است.

علت تکرار (لا) نافی در جمله (وَلَا فَسَادًا) آن است که هر کدام از این دو قید، به صورت مستقل، مانع از رسیدن به بهشت هستند: «جاء التّریب بلا فی قوله: (وَلَا فَسَادًا)، فدلّ علی أن کلّ واحد من العلوّ و الفساد مقصود، لا مجموعهما» (همان). همین مطلب را قونوی نیز تکرار کرده: «إعادة (لا) للتنبیه علی أن کلّ منهما مقصود بالنّفی لا المجموع من حیث المجموع» (قونوی، ۱۴۲۲ق: ج ۱۴/۵۸۳). البته ترک علو و فسادگری علت تامه برای رفتن به بهشت نیست، بلکه با ترک آنها راه رسیدن به بهشت هموار می گردد. با این حال تا زمانی که فرد مقتضی لازم برای رسیدن به بهشت را کسب نکند، به آن نخواهد رسید و آن عبارت است از ایمان قلبی صحیح، در کنار انجام رفتارهای بایسته و پسندیده.

در نسبت‌سنجی بین برتری‌طلبی و فساد، باید دانست که برتری‌طلبی در زمین از مصادیق فساد است و این دو به تمام مصادیق جدا و مابین نیستند. فساد گاه خود شخص، و گاه دیگری را متضرر می‌کند. پس در آیه مورد بحث، ذکر خاص قبل از عام صورت گرفته، که نشان از اهمیت خاص دارد. همچنین می‌توان آن را ذکر مصادیق قبل از مفهوم دانست، چراکه این مصادیق یکی از شدیدترین مصادیق فساد است. این در صورتی است که فساد در آیه بالمعنی‌الاعم در نظر گرفته شود، ولی اگر معنای اخص فساد منظور باشد، برتری‌طلبی یکی از اقسام فساد بوده و فساد بعدی تنها شامل فساد غیربرتری‌طلبانه است؛ بنابراین هر دو قسیم هم هستند.

۲.۱.۲.۳ ارجاعات

اسم اشاره (تَلَكَّ) به مابعد خود اشاره دارد. از آنجا که منزلت و مرتبه (الدَّارِ الْآخِرَةِ) نسبت به عالم ماده بالاتر است، از آن به اشاره دور تعبیر شده و این دوری در واقع دوری شأنی است. نوع «ال» در (الدَّارُ) می‌تواند عهد ذهنی یا ذکری باشد. «ال» در (الْآخِرَةُ) نیز عهد ذکری است که بازگشت به (الدَّارُ) دارد. ضمیر «ها» در (نَجْعَلُهَا) به (تَلَكَّ) باز می‌گردد. موصول (الَّذِينَ) توسط صله خود یعنی (لَا يُرِيدُونَ) توضیح داده شده، و ضمیر «او» در (لَا يُرِيدُونَ) عائد به اسم موصول (الَّذِينَ) است. نوع «ال» موجود در (الْعَاقِبَةُ)، نیز استغراق است.

۳.۱.۲.۳ از پیش‌انگاری

نخستین معنای پیش‌انگاران متبادر شونده از آیه وجود خانه آخرت است. دوّم آن‌که برخی از افراد در زمین اراده سلطه‌طلبی و فساد ندارند. و سوّم اینکه گروهی از انسان‌ها متقی هستند.

۴.۱.۲.۳ استلزام

اولین لازمه معنایی آیه این است که برخی از انسان‌ها اراده فسادگری و برتری‌طلبی بر روی زمین را دارند. دوّم آنکه برتری‌طلبی و فساد تنها بر روی زمین است. سوّم آنکه این اراده مانع از رسیدن به خانه آخرت است، و بنا به قیاس اولویت انجام فساد و

نمود برتری طلبی نیز مانع از رسیدن به خانه آخرتی است. چهارمین لازمه اینکه خیرخواهی و دوری از برتری طلبی از خصوصیات اهل تقوی است. پنجم آنکه عاقبت نهائی برای غیرمتقین نیست. ششم اینکه با وجود یا عدم وجود خصوصیت برتری، جوازی برای برتری طلبی وجود ندارد.

۲.۲.۳ بافت برون‌متنی

مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی برای آیه مورد بحث، در این قسمت بیان می‌شود.

۱.۲.۲.۳ شرایط نزول

این سوره در اواخر حضور پیامبر (ص) در مکه نازل شده، و آیه مدنظر در سیاق پاسخ‌گویی به شبهات مشرکین است. در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) آمده که این آیه برای زمامداران نازل شده:

أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحَدَهُ وَهُوَ دَالٌ يَرِشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ وَيَمُرُّ بِالْبَيْعِ وَالْبِقَالِ فَيَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا) وَيَقُولُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَالْمَوَاضِعِ مِنَ الْوَلَاةِ وَأَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنَ سَائِرِ النَّاسِ (ابن‌كثير، ۱۴۲۴ق، ۱۰۹/۱۱).

۲.۲.۲.۳ موضوع

این آیه پیرامون موانع ورود به خانه آخرت و عاقبت نهائی سخن می‌گوید. بدیهی است که سرای آخرت شامل بهشت و جهنم است، اما در این آیه که سرای آخرت را برای کسانی می‌داند که اراده فساد و قدرت‌طلبی ندارند، آخرت وعده الهی است، نه وعید. پس منظور، آخرت زیبا و جمیل [بهشت] است. موانع رسیدن به این بهشت دو چیز است: اراده برتری‌طلبی: (لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ)، و اراده فساد: (وَلَا فُسَادًا). صرف این اراده کافی است تا مانع از رسیدن افراد و اقوام [در هر سطح از توانایی] به خانه آخرتی گردد.

از این رو در آیات پیشین ناهیان منکر به قارون می‌گویند از عطایای الهی برای رسیدن به خانه آخرت [بهشت] بهره ببر؛ یعنی تو چنین نمی‌کنی و به عکس با این مواهب به فساد می‌پردازی (قصص: ۷۷). اما قارون نه تنها چنین نکرد، بلکه با خروج خود قصد

خودنمائی و برتری‌طلبی داشت (قصص: ۷۹). این حالت به جهت خود برترینی او پدید آمده بود و اینکه مواهب به دست آمده را از خود می‌دانست (قصص: ۷۸). در حالی که وقتی شیء فاقد چیزی باشد، از لحاظ وجودی نمی‌تواند خود آن را به دست آورد. این امر از احکام عقلی است؛ زیرا انسان یک مبدأ قابل است و از قابل بما هو قابل فعل صادر نمی‌شود. بنابراین فعالیت‌های منسوب به انسان، برای کسب ظرفیت بیش‌تر است نه آن‌که چیزی از خود وی صادر شود. پس هرآنچه هست از مبدأ فاعلی هستی [ذات مقدس الهی] است.

در نهایت باید گفت این آیه حاوی جمع‌بندی داستان‌های این سوره است. سوره قصص با داستان فرعون آغاز شده، و با قصه قارون پایان می‌پذیرد. در بیان ماجرای فرعون عنوان شد: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ... إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (قصص: ۳)، و در داستان قارون افرادی به وی گفتند از فسادطلبی بپرهیز و او به عکس برتری خود را به رخ کشید: (وَلَا تَبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ) (قصص: ۷۷-۷۹). پس در این سوره دو مصداق برای برتری‌طلبی و فساد در روی زمین معرفی شد، که در صدر آیه مذکور به آن اشاره شده است. ولی این نهایت کار نیست و خداوند در اختتام آیه عنوان می‌کند که تنها ترک برتری‌طلبی و فساد برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی کافی نیست؛ بلکه باید تقوا به تمام معنی محقق شود: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). گفته شد که متقین علاوه بر دوری از انواع فساد، اهل رفتارهای بایسته‌اند که مقتضی بهشت را در ایشان فراهم می‌نماید؛ این یعنی همان ایجاد بستر و ظرفیت در خود!

۳.۲.۲.۳ جهان‌های ممکن

این آیه تنها در سیستم فکری معنا پیدا می‌کند که در آن جهان آخرت تعریف شده باشد. علی‌رغم اینکه ظاهر آیه درصدد بیان عاقبت اخروی است و صدر و ذیل آیه نیز این معنا را به ذهن متبادر می‌سازد، اختتام آیه تنها منحصر به آخرت نیست و جهان ممکن برای آن شامل دنیا نیز می‌گردد؛ زیرا مصادیق بارز این آیه [فرعون و قارون] هر دو در دنیا نیز فاقد عاقبت نیک گشتند.

۴.۲.۲.۳ طرفین خطاب

اگر مخاطب کلام رسول اکرم (ص) فرض شود، فرستنده خداوند متعال بوده و هدف دلداری ایشان در مواجهه با دسیسه‌های مشرکین مکّه است. و اگر روی خطاب با مؤمنین و کفار مکّه باشد، فرستنده خداوند و گوینده پیامبر (ص) خواهد بود؛ که البته برای مؤمنین در سیاق وعده، و برای مشرکین در سیاق تهدید است.

۳.۲.۳ کارگفت

متکلم و فرستنده این آیه تنها خداوند است که این پیام را به واسطه پیامبر (ص) به گوش مخاطبان مؤمن و کافر می‌رساند؛ با این حال، نقش پیامبر (ص) از دریافت‌کننده و واسطه صرف فراتر رفته و خود مورد مخاطبه قرار می‌گیرند. پس اختتام آیه درصدد تسلی خاطر آن حضرت در مواجهه با شبهات عامدانه و مکر مشرکان است و از این رو برای ایشان دارای کارگفت عاطفی است. این جمله همچنین برای مخاطبان ثانویه که مؤمنان عصر نزول و کفار مکّه هستند، دارای کارگفتی دوگانه است: در مواجهه با مؤمنان، آنان را دلداری می‌دهد تا در مقابل برتری خواهی و فساد اهل مکّه صبور و امیدوار باشند؛ چراکه به‌زودی عاقبت اخروی و دنیوی نصیب ایشان خواهد شد. اما در صورت تخاطب با کفار، درصدد سرزنش کفّاری است که خواهان برتری و فساد در روی زمین هستند و ایشان را به عاقبت ناخوشایندی در دنیا و آخرت تهدید می‌نماید؛ پس کارگفت آن تعهدی خواهد بود. درنهایت با توجه به اینکه آیه در مقام معرفی موانع و زمینه‌های رسیدن به بهشت است، کارگفت اظهاری نیز برای آن امکان طرح می‌یابد.

۳.۳ تحلیل کاربردشناختی اختتام (إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ) (هود: ۴۹)

در زیر کلیه عناصر بافتی آیه بررسی خواهد شد:

۱.۳.۳ بافت درون‌متنی

مؤلفه‌های این بافت برای آیه مورد بحث عبارتند از: روابط هم‌نشینی، ارجاعات، از پیش‌انگاری و استلزام.

۱.۱.۳.۳ روابط هم‌نشینی

درباره واژه (قَوْمُكَ) در این آیه چند احتمال وجود دارد: اول معنای عرفی از (قَوْم)، یعنی قبیله‌ای که پیامبر (ص) در آن متولد شده‌اند. در مصباح‌المنیر آمده: «قَوْمِ الرَّجُلِ أَقْرَبُ وَأَوْهَ الَّذِينَ يَجْتَمِعُونَ مَعَهُ فِي جَدِّ وَاحِدٍ»، دوم (قَوْم) به معنای افراد هم‌جوار فرد در مکان زندگی، که این نوع استعمال را مجاز دانسته‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق: ج ۲/۵۲۰). به نظر می‌رسد این مجاز به دلیل استعمالات فراوان در قرآن به وضع تعیینی به حقیقت بدل شده یا دست کم مجاز بالغلبه باشد. هر دو احتمال در تفاسیر نیز ذیل آیه بیان شده است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق: ج ۲/۶۱۳). احتمال آخر اینکه (قَوْم) افراد هم‌باور باشند. از آنجا که سیاق آیه درصدد دلداری پیامبر (ص) و مسلمانان است، می‌توان معنای سوم را برگزید. از جهت دیگر، چون آیه حاوی تهدید و تحقیر برای مشرکین مکه است، محتمل است که (قَوْم) شامل اهالی مکه باشد. البته در صورت پذیرش این معنا، تحقیر شامل پیامبر (ص) نیز می‌گردد؛ چراکه خطاب نخست به پیامبر (ص) است، که وی را فاقد توانائی ذاتی در علم به این جریانات معرفی می‌کند و در خطاب دوم قوم آن حضرت به ایشان ملحق می‌شوند. پس بهتر است گفته شود منظور از (قَوْم) همان جماعت مؤمنین است.

واژه (تِلْكَ) مبتدا، (مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ) خبر آن، (نُوحِيهَا إِلَيْكَ) خبر دوم، و (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) خبر سوم آن است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۵/۲۵۳). اگر جار و مجرور (مِنْ أَنْبَاءِ) متعلق به فعل عموم «كانت» باشد، ظرف مستقر بوده و معنا چنین است: «این دسته از اخبار نوح، جزء اخبار غیبی است. و آنها را به تو وحی کردیم و تو نبودی که آنها را یاد بگیری» (رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۸/۳۶۱). اما اگر (تِلْكَ) مبتدا، و خبر آن «انباء» محذوف باشد و (مِنْ أَنْبَاءِ) نیز متعلق به آن در نظر گرفته شود، همچنین (نُوحِيهَا) حال از ضمیر «ها» یا کاف در (إِلَيْكَ)، و نیز (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) مستأنفه باشد، معنای کلام اینگونه خواهد بود: «این جماعت از اخبار نوح اخباری است از غیب، حال آنکه آنها را به تو وحی کردیم و تو آن نبودی که آنها را یاد بگیری» (دعاس، ۱۴۲۵ق: ج ۲/۵۹). حالت سوم آنکه (تِلْكَ) مبتدا، و (مِنْ أَنْبَاءِ) خبر باشد. جمله (نُوحِيهَا) نیز حال از (مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ) و عامل در حال اسم اشاره است. همچنین جمله (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) حال از ضمیر «ها» در (نُوحِيهَا) است. در این صورت دو حال در هم متداخلند و معنای جمله چنین است: «این جماعت اخبار، از

غیب است. در حالی که آن اخبار را ما به تو وحی کردیم، حال آنکه تو آن نبودی که اخبار را یاد بگیری» (طه‌الدره، ۱۴۳۰: ج ۴/۴۵۱).

ضمیر (أنت) در جمله (مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ) تأکید از ضمیر مستتر در (كُنْتَ) و بیان‌گر آن است که دریافت این مطالب از غیر خدا حتی برای پیامبر (ص) با آن جایگاه رفیع امکان‌پذیر نبود. حرف (لَا) در جمله (وَلَا قَوْمُكَ) زائده، و برای تأکید این مطلب است که قوم تو نیز قادر به آگاهی از شرح ماجرا نبوده‌اند. آوردن دو خطاب مجزاً و مقدم نمودن پیامبر (ص) نیز نشان از برتری ایشان دارد؛ چراکه به جهت خلیفه‌الله بودنشان از جهت وجودی نسبت به سایرین به خداوند نزدیکترند.

جمله (فَاصْبِرْ)، مستأنفه (دعاس، ۱۴۲۵ق: ج ۲/۵۹) یا جواب شرط مقلذری با این مضمون است: «إِنْ أُوذِيتَ فِي تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ فَاصْبِرْ». این امر با «فاء» تفریع، نتیجه‌گیری از مجموع جزئیات قصه‌ای است که پیش‌تر گفته شد. جمله (إِنَّ الْعَاقِبَةَ) نیز در صورت مستأنفه بودن جمله (فَاصْبِرْ)، تعلیلیه، و در صورت جواب شرط بودن آن مستأنفه خواهد بود.

۲.۱.۳.۳ ارجاعات

اسم اشاره (تَلْكَ) به جماعت اخبار نوح بازگشت دارد، و مشارک‌الیه آن به صورت اصطیادی برداشت می‌شود؛ همین نکته در مقام بلاغت کلام نشانه‌ای است برای تأکید آن‌که کلام مذکور از امور پنهان بوده است. همچنین استفاده از ادات اشاره دور برای مطلب تازه بیان شده، نشانگر بعد زمانی آن نسبت به پیامبر (ص)، است. ضمیر «ها» در (تُوحِيهَا) و (تَعْلَمُهَا) بازگشت به همان مرجع (تَلْكَ) دارد. «کاف» خطاب در (إِيَّاكَ)، ضمیر «تاء» در (كُنْتَ)، و هم‌چنین ضمیر (أنت) به پیامبر (ص) باز می‌گردد. اسم اشاره (هَذَا) می‌تواند راجع به وحی مقلذری یا قرآن باشد؛ البته با توجه به قرینه (تُوحِيهَا) بازگشت آن به «هذا الوحي» شایسته‌تر است. نوع «ال» موجود در (الْعَاقِبَةَ) جنس بوده (طنطاوی، بی‌تا: ج ۷/۲۱۷) که همه انواع عاقبت متصور را در بر می‌گیرد.

۳.۱.۳.۳ از پیش‌انگاری

اولین از پیش‌انگاری آنکه پیامبر (ص) دارای قومی بوده است. دوّم آنکه اخبار غیب به پیامبر (ص) می‌رسیده و در نتیجه ایشان دارای علم غیب است. سوم اینکه راه رسیدن به اخبار غیب وحی است.

۴.۱.۳.۳ استلزام

نخستین لازمه معنایی آیه این است که دو نوع خبر غیبی و غیرغیبی وجود دارد. دوّم آن‌که راه شناخت اخبار، وحی و غیر آن است. سوّم اینکه برخی از علوم، برای پیامبر (ص) مخفی بوده و خداوند به واسطه وحی این علوم را به ایشان داده‌اند؛ پس ذات پیامبر (ص) ذات ممکن است، زیرا فاقد علم ذاتی است. لازمه چهارم اینکه همراهان پیامبر (ص) صبر خود را از دست داده بوده‌اند. این لازمه از جهت پیامبر (ص) پذیرفته نیست؛ چراکه با توجه به محکّمات اعتقادی، پیامبر (ص) اوج کمال اخلاقی را داراست، در نتیجه هیچ‌گاه صبر خود را از کف نمی‌دهد. در واقع خطاب این آیه حقیقی نیست، و مخاطب، قوم پیامبر (ص) هستند.

امر به صبر ملازم تحت فشار بودن مخاطبان است که این فشار از جهت تحمیل امر ناپسند به ایشان، یا درخواست امری ناپسند از ایشان، و یا جمع هر دو مورد فوق بوده است. با توجه به نزول این آیات در زمان محاصره در شعب ابی‌طالب (مکرم، ۱۳۷۴: ج ۳/۹)، می‌توان این فشار را دوجانبه دانست؛ زیرا در شعب، پیامبر (ص) و یاران ایشان تحت محاصره اقتصادی و شکنجه قرار داشتند که این امری ناپسند برای تازه‌مسلمانان بوده است. دوّم اینکه مشرکین از ایشان می‌خواستند تا از اعتقاد خود دست بردارند که این نیز خواسته‌ای ناپسند برای ایشان بوده است.

ششمین لازمه معنایی آیه معرفی صبر به عنوان یکی از لوازم نیل به تقواست. انحصار عاقبت به متّقین، بیانگر آن است که غیرمتّقین عاقبت نیکو نخواهند داشت؛ پس برای رسیدن به عاقبت نیکو به ناچار باید ملکه تقوا در فرد ایجاد شود، که یکی از لوازم آن صبر در مشکلات است.

۲.۳.۳ بافت برون‌متنی

مؤلفه‌های بافت برون‌زبانی در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۲.۳.۳ شرایط نزول

به باور مشهور مفسران این سوره به طور کامل در مکه نازل شده است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ج ۱۱۸/۶). این سوره چهل و نهمین سوره منزل است که طبق تصریح برخی از دانشمندان علوم قرآنی در آخرین سال‌های حضور پیامبر (ص) در مکه نزول یافته است. در این زمان فشار اقتصادی تحریم‌ها در شعب ابی‌طالب و هم‌چنین مرگ خدیجه، پیامبر (ص) را در تنگنا قرار داده بود (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۳/۹).

۲.۲.۳.۳ موضوع

موضوع اصلی این آیه بیان اهمیت صبر در سختی‌ها و استواری بر اعتقادات است. چنان‌که در انتهای سوره خداوند صراحتاً به این معنا اشاره می‌فرماید: (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا) (هود: ۱۱۲). خطاب آیه مورد استناد دوگونه استقامت را در بر دارد: یکی استقامت پیامبر (ص) بر تبلیغ دین، با وجود طغیانگری یاران. و دیگری استقامت یاران پیامبر (ص) در دین خویش و پرهیز از سرکشی. در آیه مدنظر نیز چنین فضائی حاکم است و خداوند درصدد بیان این نکته است که همراهان پیامبر (ص) باید صبر پیشه کنند و دین خود را به واسطه سختی‌ها وانگذارند، چنان‌که همراهان نوح چنین نکردند. همچنین به پیامبر (ص) دستور صبر داده شده که از باب دلداری از دست دادن یاران وفادار و وجود یاران بی‌صبر در برابر مشکلات است.

۳.۲.۳.۳ جهان‌های ممکن

فضای اولیه، عصر رسالت و محیط مکه است که یک طرف آن مشرکین و در طرف دیگر پیامبر (ص) قرار دارند. جهان مفروض دوم برای این آیه جهانی است که در آن مسلمانان بعدی آیه را مطالعه می‌کنند که ممکن است پیش از به ارث رسیدن زمین به ایشان یا پس از این واقعه باشد. در صورت نخست، همچنان در جهان ظلم‌هایی بر مؤمنین روا داشته می‌شود. در حالت دوم تحقق حکومت جهانی مؤمنین صورت گرفته، و جهان حاکم

بر آیه جهانی روایتگر از گذشته است؛ البته این در بعد اجتماعی آیه است. اما در بعد فردی، این آیه تا ابد برای هر شخص در مشکلات کارائی دارد و جهان حاکم بر آن مشابه جهانی است که پیامبر (ص) آن را در مشکلات شخصی مانند مرگ ابوطالب و خدیجه درک کرده است.

۴.۲.۳.۳ طرفین خطاب

فرستنده این آیه، خداوند و گیرنده اولیه آن پیامبر (ص) هستند. اگر آیه درصدد دل‌داری پیامبر (ص) به جهت از دست دادن همراهان عزیز خود باشد، خطاب اصلی آیه متوجه ایشان است. ممکن است گفته شود خطاب اصلی به یاران پیامبر (ص) بوده، ولی به صورت عرضی و از باب خطاب غیرمستقیم به پیامبر (ص) است. مؤید این خطاب روایتی از امام صادق (ع) است که فرمود: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِأَيِّكَ أَغْنَىٰ وَ أَسْمَعَىٰ يَا جَارَةَ» (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱/۱۰). بنابراین همه خطابات قرآنی به صورت غیرمستقیم بوده و این به بلاغت کلام نزدیک‌تر است.

۳.۳.۳ کارگفت

کارگفت حاکم بر این اختتام در فضای تخاطب بین خداوند و پیامبر (ص)، کارگفت عاطفی خواهد بود؛ چراکه هنگامه نزول این آیات از سختترین مراحل زندگی پیامبر (ص) و هم‌زمان با وفات دو یار وفادار ایشان بوده است. کاربرد کلمه «قوم» و معنای آن در این آیه، باعث شراکت با مسلمانان راستین با آن حضرت در بخشی از خطاب آیه است که کنش حاصل از آن ترغیب به صبر است. اما بی‌صبری و کم‌طاقتی مسلمانان عصر نزول در تحمل مصائب خاص خود آنهاست و پیامبر (ص) با ایشان در این امر هم‌خطاب نیست؛ چراکه آن حضرت به گواهی قرآن در مراتب بالای اخلاق حسنه و سجایای نیک هستند و چنین لغزشی از ایشان بعید است. لذا کارگفت هشدار و توبیخی آیه حاصل از امر بدون قرینه به صبر، خاص مسلمانان دون پیامبر (ص) است. از طرف دیگر وعده پیروزی به ایشان می‌تواند نشانگر امر ترغیبی باشد. این دو کنش به صورت التزامی حاوی کنش تعهدی-تهدیدی برای غیرمتقین نیز هست؛ زیرا انحصار عاقبت نیکو برای متقین، عدم عاقبت‌بخیری دیگران را اثبات می‌کند.

کارگفت آیه برای مخاطبان پس از عصر نزول نیز به دو صورت خواهد بود. اگر در زمان تخاطب، پیروزی نهائی و تحقق حکومت جهانی واقع نشده باشد، این مخاطبان در جهانی مشابه عصر نزول به سر می‌برند و همان کنش‌ها برای ایشان نیز جاری است. اما در صورت تحقق حکومت جهانی و عاقبت نیک، آیه تنها روایتگر دوران گذشته خواهد بود. ضمن آن‌که در فضای شخصی، تمامی کارگفت‌های تعریف شده برای این اختتام، همواره وجود دارد. اختتام این آیه دارای کارگفت‌های اظهاری نیز هست.

۴. روابط معنایی موجود در گروه اختتامی «سنت عاقبت‌بخیری»

با نگاه به فضای حاکم بر این سه آیه می‌توان دریافت که اولاً هر سه در صدد بیان قوانین اجتماعات انسانی، به ویژه اجتماع مؤمنین است. بنابراین «سنت عاقبت‌بخیری» از جمله سنن اجتماعی به حساب می‌آید. ثانیاً هر سه با بهره‌وری از «لام اختصاص» عاقبت نیک را منحصر به متقین می‌داند. واژه (العَاقِبَةُ) در این آیات با وجود اطلاق ظاهری، تحت تأثیر سیاق و بفت هم‌نشین، و نیز استناد به نمونه‌های قرآنی تنها ناظر بر عاقبت نیکوست. همچنین وجود «الله جنس بر سر آن بیانگر این نکته است که عاقبت خوش موردنظر قرآن شامل عاقبت دنیوی و اخروی است. ثالثاً هر سه اختتام در ساخت جمله اسمیه آمده که از آن می‌توان استمرار و ثبوت این حکم در همه ادوار را برداشت نمود. بنابراین «سنت عاقبت‌بخیری متقین» نه از لحاظ نوع عاقبت، و نه از لحاظ عالم اجرا، هیچ محدودیتی نخواهد داشت.

با وجود اشتراک در اختتام، این سه آیه در صدر خود جملات متفاوتی دارند. به علاوه فضای نزول، بفت موقعیت، موضوع، و طرفین مخاطبه تفاوت‌هایی در دلالت سه آیه پدید آورده است. از میان آیات مورد بررسی، دو آیه (۴۹ هود؛ ۱۲۸ اعراف) در صدر حاوی امر به صبر است و اختتام هر دو در حکم تعلیل و نتیجه صبر است. بنابراین صبر در سختی‌ها و مشکلات، از لوازم تقوا و بارزترین مصادیق آن است. شرایط نزول این دو آیه یکسان و برای دلداری مسلمانان گرفتار در شعب بوده است. در شرایط تهدید و ارباب از سوی دشمنان و تحمیل شرایط سخت بر مسلمانان، التزام به صبر و استواری بر ایمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما آیه سوره قصص در کنار اختصاص عاقبت نیک به متقین، دو علت ناقصه عدم بهره‌مندی از این سرانجام را معرفی می‌کند که هم در مرتبه فعل و هم

در مرتبه اراده بازدارنده است. پس در کنار وجود اقتضای بهشت که همان تقواست، رفع موانع یعنی علو و برتری طلبی نیز لازم است.

اختلاف دیگر در اختتام سه آیه، مربوط به واژه (العاقبة) و مکان تحقق آن است. در کنار احتمال جنسیه بودن «ال» در (العاقبة) در هر سه آیه، برای هر یک از آنها احتمالات دیگری نیز مطرح است. برای مثال نوع «ال» در آیه ۱۲۸ اعراف می‌تواند عهد ذکر شود که در این صورت راجع به جمله ماقبل خواهد بود. در این فرض، عاقبت مذکور در آیه همان «به‌ارث‌بردن زمین» است که در عالم دنیا به وقوع خواهد پیوست. همچنین اختتام آیه ۸۳ قصص بر خلاف ظاهر آیه، تنها در صدد بیان انحصار خانه آخرتی نیست؛ چراکه مصادیق بیان شده در آیات قبل مرتبط با عاقبت دنیوی است.

۵. شبکه کارگفتی حاکم بر گروه اختتامی

هر سه گزاره اختتامی مرتبط با «سنت عاقبت‌بخیری» در سیاق تقنین کاربرد یافته و از قید ثبات و عمومیت حکم برخوردار است؛ از این رو حاوی کارگفت اظهار است. این کارگفت برای همه زمان‌ها و همه مخاطبان ثابت است. طبیعت قانونگذاری و تبیین آن ملازم است با قطعیت و ضمانت و تعهد گوینده برای انجام یا عدم انجام کاری که در آن قانون تعیین شده است. این تعهد با توجه به گروه مخاطبان و عکس‌العمل آنها سلبی یا ایجابی است. خداوند با بیان قانون عاقبت‌بخیری، ضمن تأیید و ابراز خشنودی از عمل متقین و بشارت پیروزی به آنها، به تحذیر و تهدید غیرمتقین و مخالفان پرداخته است.

در این گروه اختتامی، برای تأثیرگذاری بهتر امر خداوند به تقوا با بیان نتایج باورمندی به آن همراه شده که این کار تمایل مخاطب به پرورش ملکه تقوا را در پی خواهد داشت. هرچند شمول این کارگفت محدودیتی از لحاظ زمان ندارد، اما فقط در مخاطبه با مؤمنان قابل طرح است؛ چراکه تنها این مخاطبان بلافاصله پس از شنیدن این پاره‌گفتار آن را پذیرفته، و با ثبات عقیده و عمل برای ادامه مسیر خود ترغیب و امیدوار می‌شوند.

آن‌ها در همه موارد منتفی است. جنبه‌های واگرائی این سه پایانه عبارتند از تغییر در جهان ممکن، بیان مصادیق مختلف از تقوا با توجه به بافت متصله، شرایط نزول، و جامعه هدف.

۳- بخشی از تفاوت منظور این سه گزاره اختتامی تحت تأثیر مستقیم سیاق انضمامی و سطوح مخاطبان است. به عبارت دیگر با در نظر گرفتن مخاطبان مختلف [مستقیم، تلویحی، و ضمنی] می‌توان پیام کاربردی هر یک از این اختتام‌ها را در سطوح مختلف استخراج نمود. به طوری که اختتام آیه ۱۲۸ اعراف به تنهایی دارای ۱۵ کارگفت متفاوت، اختتام آیه ۸۳ قصص دارای ۶ کارگفت مختلف، و اختتام آیه ۴۹ هود دارای ۱۷ کارگفت متمایز است. بنا به قیاس اولویت، گستره تفاوت این پیام‌ها برای اختتام‌های مشابه در آیات مختلف وسیع‌تر خواهد بود. همین ویژگی سبب شده تا گزاره‌های قرآنی دایره‌ای از معانی گوناگون و پیام‌های زمان‌مند و فرازمانی را شامل شود. بی‌توجهی به سطوح مخاطبان، تازگی و شکل تعاملی ارتباطی را از آیات قرآن گرفته و باعث برداشت‌های تک بعدی و در مواردی نادرست از آنها می‌گردد. ایجاد ارتباط موفق و دستیابی به نکات بدیع و تازه، مستلزم شناخت مخاطب و به کار بردن آیه در مقام و موقعیت مناسب خود است.

۴- به علت سیاق تقنینی آیات موجود در این خانواده اختتامی، دو کارگفت اظهاری و تعهدی از بالاترین بسامد برخوردارند که در همه زمان‌ها و برای همه مخاطبان وجود دارد. با این قید که کارگفت تعهدی بنابر عکس‌العمل مخاطبان بین تیشیری و تعهدی شناور است. کارگفت ترغیبی که در مرتبه دوم قرار گرفته، از نظر گستره زمانی محدودیتی ندارد، اما تنها در قبال جامعه مؤمنان مطرح است. در نهایت کارگفت عاطفی خواهد بود که تنها در عصر نزول و برای پیامبر (ص) و مؤمنان راستین امکان طرح می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پژوهش‌های شکل گرفته پیرامون موضوع سنت‌های الهی، گاه به سنت در معنای عام آن پرداخته، مانند «مطیع و همکاران، ۱۳۹۶، مؤلفه‌های معنایی حوزه سنت در قرآن» و نیز «حسینی، ۱۳۸۶، سنت‌های الهی و سقوط و صعود تمدن‌ها». و گاه به تحلیل یک سنت خاص می‌پردازد، هم‌چون «دیالمه، ۱۳۹۵، بررسی سنت اجتماعی مداوله و اهداف آن در قرآن کریم» و دیگر «بنائی، ۱۳۹۷، سنت امداد و گونه‌های آن در قرآن کریم».

۲. از نگارندگان این اثر (مطیع و میرشفیعی)، پیش از این مقاله دیگری تحت عنوان «معناشناختی کاربرد سنت عطاء عمومی» در شماره ۲۸ پژوهشنامه قرآن و حدیث، صص ۲۲۹ تا ۲۴۸ انتشار یافته که در روش با مقاله نامبرده کاملاً همسو، اما از نظر سنت معرفی شده متفاوت است.

کتابنامه

قرآن کریم (ترجمه: مکارم شیرازی)

ابن انباری، کمال الدین ابی البرکات عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۲). اسرار العربیة، تحقیق: برکات یوسف هیود. دارالأرقم بن ابی الأرقم.

ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق). البحر المحیط فی التفسیر. بیروت: دارالفکر.

حسینی شیرازی، محمد (۱۴۲۴ق). تقریب القرآن الی الأذهان. بیروت: دارالعلوم.

درویش، محی الدین (۱۴۱۵ق). اعراب القرآن وبیانه. چاپ چهارم، سوریه: دارالارشاد.

دعاس و حمیدان و قاسم (۱۴۲۵ق). اعراب القرآن الکریم. دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). التفسیر الکریم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.

صاوی، احمد بن محمد (۱۴۲۷ق). حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین. چاپ چهارم، بیروت: دارالکتب العلمیة.

صفایی، غلامعلی (۱۳۷۸ش). ترجمه و شرح مغنی الادیب. چاپ چهارم، قم: قدس.

طباطبائی، محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان. چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البیان. تهران: ناصر خسرو.

طنطاوی، محمد (بی تا). التفسیر الوسیط للقرآن الکریم. قاهره: دار نهضة مصر للطباعة والنشر.

طه الدرّه محمد علی (۱۴۳۰ق). تفسیر القرآن الکریم واعرابه وبیانه. لبنان - بیروت: دار ابن کثیر.

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق). کتاب التفسیر، تحقیق هاشم رسولی. تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة.

فیومی، احمد بن محمد مقرئ (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکریم للرافعی. قم: مؤسسه دارالهجرة.

قونوی، اسماعیل بن محمد (۱۴۲۲ق). حاشیة القونوی علی تفسیر البیضاوی. بیروت: دارالکتب العلمیة.

معناشناختی کاربردِ سنتِ عاقبت‌بخیری ... (زهره میرشفیعی و مهدی مطیع) ۱۶۷

مطیع، مهدی و میرشفیعی، زهرا (۱۴۰۰). «معناشناختی کاربردِ سنتِ عطاءِ عمومی». پژوهشنامه قرآن و حدیث، شماره ۲۸، صص ۲۲۹ تا ۲۴۸.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

Chandler D. 2002. Semiotic: the Basics. New York: Routledge.

